

ما و هایکوها

■ سیما وزیرنیا

خوانده و شنیده‌ایم. در این میان به گفته یکی از محققین، جای مقاله‌ای در باب تأثیر «آدم» بر جمیع شعرا خالی است.

شک نیست که بعضی از این پژوهش‌ها مایه‌های کافی برای شناساندن زوایای فکری شاعران و آفاق مشترک ذهنی آنان در خود نهفته دارد. هرگز کسی منکر حق سعدی بر گردن حافظ و تأثیرپذیری خواجه از سعدی، و حافظ از سلمان و خواجه و خاقانی نیست. ما گاه در بعضی بررسی‌هایی که در این زمینه انجام شده، چنان راه به افسراط کشیده شده است که حتی هر گاه دو شاعر از آیات و احادیثی واحد، به عنوان پشتوانه‌ای برای بیان مفاهیم ذهنی خود بهره گرفته‌اند، شعر شاعر متأخر به تأثیرپذیری از دیگری تعبیر شده است. عجیباً که حافظ حافظ قرآن که خود هر چه دارد همه از دولت قرآن دارد، به خاطر درج یا حلّ آیه‌ای که در شعر سعدی هم مستدرج است، مدیون وی به حساب می‌آید. گویی اگر به شعر سعدی دسترسی نمی‌داشت، از موهبت بهره‌وری از مفاهیم قرآنی بی‌نصیب ماند.

برای همه کسانی که با ادب فارسی مانوسند، بخشی از تحقیقات ادبی که می‌پردازد به تأثیرپذیری شاعران از یکدیگر، مقوله‌ای است بسیار آشنا. از دیرباز مقالات متعددی در این زمینه نگاشته شده است. همه ما در باب تأثیر صائب بر بیدل، حافظ بر صائب، سعدی، خاقانی، سلمان و خواجه و کمال اسماعیل بر حافظ، تأثیر فردوسی بر اکثر شاعران و تأثیرپذیری همه این‌ها از رودکی، بسیار



مادام که یکی از صور خیال - نه از نوع همگانی و دستفروشی - یا تعبیر و اصطلاح خاص شاعر یا نویسنده‌ای عیناً توسط دیگری به کار برده نشود و یا شعری در وزن و ردیف و قافیه واحد در دسترس نباشد. چگونه می‌توان چنین ادعایی را ثابت کرد؟

انگیزه عرفانی واحدی سلمان و حافظ را وامی‌دارد تا «عاشق» و «عارف» را در مطلع «جام» به طمع خام بیفکنند؛ اما وزن و ردیف و قافیه و مضمون واحد همه شهادت می‌دهند که تأثیرگذاری و تأثیرپذیری‌ای در کار بوده است. از این موارد البته بسیار است و کسی منکر آن نیست؛ اما همان‌طور که ذکر شد، گاه بعضی چنان در این راه به افراط رفته‌اند که حتی سخنان برخاسته از دل شاعر را که حاصل تجربه‌های ذهنی و فردی خود اوست - گیرم در لباس لفظی شبیه به لفظ شاعری دیگر - عاریتی دانسته‌اند. سعدی روزگاری چنین گفته است:

یکی درخت گل اندر میان خانه‌مساست
که سروهای چمن پیش قامتش بستند

آیا حافظ تا قبل از دسترسی به این بیت نمی‌دانسته «شمشاد خانه‌پرور» خود را چگونه بسناید تا بسراید:

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
شمشاد خانه‌پرور ما از که کمتر است

کار تا بدانجا پیش می‌رود که یکی از نویسندگان معاصر با مقایسه غزل مطلع دیوان حافظ با قصیده معروف منوچهری به مطلع:

الا یا خیمگی خیمه فسرو هل
که بیشاهنگ بیرون شد ز منزل

نتیجه می‌گیرد که حافظ در سرودن غزل معروف خود تحت تأثیر قصیده منوچهری بوده است و با جابه‌جا کردن چند «فعول» و «فع» و «فاع» و پس و پیش کردن کلمات و افزودن و کاستن ارکان و تهییدنی دیگر از این قبیل، که بیشتر شبیه جفر و طلسمات است تا تحقیق ادبی، سعی در اثبات نظر خود دارد.

بعضی بدین هم بسنده نمی‌کنند، حتی بدیهی‌ترین و آشناترین احساسات آدمی را، یعنی همان مابه‌های مشترک روح بشر را که هر یک در لحظات خاص به جان انسان چنگ می‌زنند، در این مقوله می‌گنجانند. غم، شادی، امید، نومیدی، خشم و اندوه عواطفی هستند که با جان همه ما در آمیخته‌اند. این‌ها «مایه‌سنگ خاص» کسی نیستند که ذهن شعرای متأخر فقط، با خواندن آثار آنان برای رهیافت به دنیای «غریب آشنا» و رنگین این حالات ذهن دخیلی بیابد. و خدا می‌داند که اگر زبان محرمی می‌کرد چه بسا که آدم‌های عادی نیز در بیان آن حالات و عواطف غوغاها می‌کردند، و اگر چنین نیست، از چهره‌گاه با خواندن بیتی احساس می‌کنیم مفهوم آن صداها و هزارها بهر پر دل ما گذشته و ت نوک زبانمان آمده و بازگشته است؟

این که گاه دو نفر یا بیشتر مفهومی خاص را در لباس لفظی خاص بیان کنند، امری است که ز آن به «توارد» تعبیر شده است. چنین مواردی در علم هم بسی سابقه نیست. مثلاً «حساب فاصنه صغیر» را نیوتن انگلیسی (۱۷۲۷ - ۱۶۴۲ م) و لایب نیتز آلمانی (۱۷۱۶ - ۱۶۴۰ م) هر دو بدون اطلاع از کار یکدیگر بیان کرده‌اند. لایب نیتز حاصل کار خود را در سال ۱۶۷۴ یعنی ده سال قبل از انتشار کار نیوتن منتشر کرد. موضوع، بحث و مجادله نیز برانگیخت و لایب نیتز برای اثبات حق تقدم خود به نیوتن نسبت انتحال داد، اما محققان پس از بررسی دریاقتند که گرچه در

دانشمند آلمانی و انگلیسی هر دو به یک نتیجه رسیده‌اند، ولی راهشان یکی نبوده است. نگارنده هنگام مطالعه هایکوها ژاپنی صورت‌های خیالی و معنایی مشترک میان هایکوها و شعر فارسی یافته است. شاید بتوان از ذکر این مشابهت‌ها برای اثبات مدعا بهره گرفت.

هایکوها شعرهایی کوتاه و ساده‌اند. حاصل مکاشفه‌ای طولانی که در چند کلمه مستبلور می‌شود. قطره‌ای بر زمینی می‌چکد، شهابی بهر آسمان می‌گذرد، زاغی بر شاخه خشکی می‌نشیند و شاعر از همه این‌ها دستمایه‌ای فراهم می‌کند برای اینکه خود و تو و طبیعت را با هم یگانه کند. قبل از اینکه یک هایکو در کلام تبلور یابد، مسیری طولانی را در ذهن شاعر می‌پیماید. در واقع یک تصویر کوتاه، حاصل در هم فشردن شدن تصاویر متعددی است. اضافه‌ها حذف می‌شوند و تقطیر شده آنها، موجز و مختصر از ذهن شاعر بیرون می‌تراود:

برکه کهن، آه
جهیدن غوکی
آوای آب

شاعر ژاپنی در نظاره‌ی ژرف در پدیده‌های هستی، از طریق تجربه‌های درونی، در اشیای پیرامون خود حلول می‌کند و اشیای در او حلول می‌کنند و سرانجام حاصل این اتحاد «هایکو» است:

یکی برق آذر خن
صدای قطره‌ها
میان خیزرانها فرو می‌افتد

برق و آذر خن و قطره و خیزران و شاعر، با هم و در هم زیسته‌اند. به همین سادگی و



«کلمات بسیار فضیلت را می‌آزارند
بی‌کلمگی بیشتر مؤثر است»

گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است
لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است
مولوی

«تنها تیزی درفش را دیدن
چارگوشگی اسکنه سنگی را ندانستن»

تو مو می‌بینی و ما پیچش مو
تو ابرو ما اشارت‌های ابرو
وحنی بافقی

«آبی که گاو می‌خورد شیر می‌شود
آبی که مساز می‌خورد زهر می‌شود»

هر دو گون زنبور خوردند از محل
لیک شد زان نیش وزین دیگر غسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
زان یکی سرگین شد و زین مشک نساب
مولوی

قطرات باران بر برگ بانو صدا می‌کند
ولی این اشک اندوه نیست
تنها هراس کسی است که به آن‌ها گوش می‌کند

هرکسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من
مولوی

بیداست که میان این‌گونه تجربه و این‌گونه
سرودن، با آنچه که ما به عنوان شعر داریم چه
مایه غرایب و تفاوت است. حتی در شعر
شاعران خراسان نیز که عمدتاً طبیعت را به
تصویر می‌کشند اندک مایه‌ای برای مقایسه و
شباهت با هایکوها نمی‌توان یافت؛ اما با این
همه تفاوت در تاریخ، جغرافیا، شیوه اندیشه،
فرهنگ، دین و زبان باز هم اگر بجوییم صور و
معانی مشترکی از بیان و احساس بین هایکوها
و شعر ایران می‌توانیم یافت، و هایکوها را
بدین جهت انتخاب کردم که دورترین راه را
رفته باشم. مبنای این شباهت‌ها چیست؟ آیا نه
آن است که احساسات مشترک بشری دامنه‌ای
وسیع دارد؟ این وسعت اشتراک در معنا، گاه
در لفظ هم به ناچار رخ می‌نماید. چرا که لفظ
جز پیمانه‌ای برای معنی نیست و لفظ و معنی
هرگز در انحصار کسی نیستند. آنچه مسلم
است، «شونئی»، «سوین»، «تسی شی سو»،
«گوجی کو» و «اوینت سورا»^۱ و دیگر
هایکوسرایان در سرودن هایکوها تحت تأثیر
حافظ و سعدی و مولوی نبوده‌اند. پس چگونه
است که اندک شباهتی را بین سخن دو شاعر
با تاریخ، تجارب دینی و عرفانی، آرزوها، آمال و
زبان مشترک به تأثیرپذیری یکی از دیگری تغییر
می‌کنند. ذی‌لجند نمونه از هایکوها ذکر می‌شود:
«یک سخن همه جهان را تعیین می‌کند
یک شمشیر آسمان و زمین را آرام می‌کند»

عالمی را یک سخن ویران کنند
روبهان مرده را شیران کنند
مولوی

«توانایی با نهادن بر تهی بزرگ
گاوآهنی می‌خواهد که عرق بریزد»

کنار هر بزرگ نیست خرمن کوفتن
گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

زبان می خواهد سخن بگوید اما کلمات ناپدید می شوند
دل می خواهد که با دیگران بیامیزد اما اندیشه ها محو می شوند
زاینی اقتباس نکرده است. امیدوارم که شاعر زاینی نیز چنین نکرده باشد.
مولوی می گوید:

آب کم جو تشنگی آور به دست
تا بسجوشد آبت از بالا و پست
حافظ حدود یک قرن پس از وی چنین می سراید:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست و گسرنه طیب هست

بعضی از محققان بر این عقیده اند که حافظ در سرودن این بیت تحت تأثیر مولوی بوده است، نظر شما چیست؟

پانوشته ها
(۱) مطلع غزل های «سلمان» و «حافظ» به ترتیب چنین است:

در ازل عکس می نعل تو در جام افتاد
عاشق سوخته دل در طمع خدای افتاد

عکس روی تو جو در آینه جام افتاد
عارف ز خنده می در طمع خدای افتاد

(۲) تاریخ فلاسفه ایرانی، علی اصغر حبیبی، ص ۱۲ مقدمه

(۳) نام چند تن از هایکو سرایان زاینی که شعرهای آن ها در «هایکوها» ترجمه شامسوارع باستانی آمده است.

ای بسا معنی که از نامحرمی های زبان
با همه شوخی مستقیم برده های راز ماند
بیدل

«شکوفه های گیلاس امشب فرو خواهد افتاد
زیر تیر ماه نو»

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از گشته خویش آمد و هنگام درو
حافظ

«چه سرزنده است و خورشید
خوابگاه بی جیزان»

در مصطفی عشق تنعم نتوان کرد
گربالش زر نیست بسازیم به خنثی
حافظ

«بازوهایم را بالش سرمی کنم
احساس می کنم که دل داده خویشم»

ورن بود دلبر هم خوابه پیش
دست توان کرد در آغوش خویش
سعدی

«برقصید از علفی

بر علفی

مرواریدهای شبینم»

هایکوی بساگویی خلاصه ای است از
تصدیه معروف منوجهری دامغانی در وصف
باران، قطعاً منوجهری مضمون را از شاعر

